



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق الرحیم

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

تاریخ چارده معصوم

بخش مربوط به امام صادق علیه السلام

وحدانہ اہم ائمہ
بہ طور خاص

محمد جواد مولوی نیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ چهارده معصوم (ع) - امام صادق علیه السلام

نویسنده:

محمد جواد مولوی نیا

ناشر چاپی:

مهدی یار

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام (بخش مربوط به امام صادق علیه السلام)
۷	مشخصات کتاب
۷	هشتمین معصوم: امام جعفر صادق علیه السلام
۸	خلفایی که معاصر امام صادق علیه السلام بوده اند
۱۱	شخصیت اخلاقی و علمی امام صادق علیه السلام
۱۴	انقراض امویان
۱۸	دولت بنی عباس
۲۳	ابوعباس سفاح، اولین خلیفه ی بنی عباس
۲۴	ابوجعفر، منصور دوانیقی، دومین خلیفه ی بنی عباس
۲۵	ستمگری های ابوجعفر منصور
۲۹	امام صادق علیه السلام و منصور
۳۰	شرایط ویژه ی فرهنگی عصر امام صادق علیه السلام
۳۱	برخورد فرق و مذاهب
۳۲	دانشگاه بزرگ امام صادق علیه السلام
۳۳	پدیده ی غلو در عصر امام صادق علیه السلام
۳۸	فقه شیعه مبتنی بر روایات اهل بیت علیهم السلام
۳۸	مروری بر تأکیدهای امام صادق علیه السلام در این زمینه
۴۰	فشار سیاسی بر شیعیان
۴۱	رخدادهای مهم سیاسی در عصر امام صادق علیه السلام
۴۱	قیام زید بن علی بن الحسین
۴۴	برخورد با منصور
۴۶	برخورد امام صادق با نفس زکیه
۵۱	امام صادق علیه السلام هنگام رحلت

۵۲	برخی از یاران امام صادق علیه السلام
۵۲	جمیل دراج
۵۲	عبدالله بن مسکان
۵۲	حماد بن عیسی
۵۲	ابان بن عثمان
۵۳	جابر بن حیان
۵۴	همسران و فرزندان امام صادق علیه السلام
۵۵	دختران امام صادق علیه السلام
۵۵	پاورقی
۵۷	درباره مرکز

تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام (بخش مربوط به امام صادق علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: تاریخ چهارده معصوم / محمد جواد مولوی نیا، ۱۳۳۲

مشخصات نشر: قم: امام عصر (عج)، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری: [۵۵۸] ص.

شابک: ۳۵۰۰۰ ریال : ۲-۷۵-۷۴۴۷-۹۶۴؛ ۵۹۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)

یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۸.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۵۵۸].

موضوع: چهارده معصوم - سرگذشت نامه

رده بندی کنگره: BP۳۶ / م/ ۹۲۵ ت ۲ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۷۶۹۳۸

هشتمین معصوم: امام جعفر صادق علیه السلام

هشتمین معصوم و ششمین پیشوای شیعیان جهان، جعفر بن محمد صادق علیه السلام می باشد که بنا بر گزارش برخی منابع، در سال هشتاد [۱] یا سال هشتاد و سه [۲] هجری قمری به دنیا آمد [۳].

طلوع این نور مقدس در بحران ظلمت آل امیه بود و بنی مروان در آن سال ها، اوج قدرت و عظمت مادی خود را می پیمود.

امام صادق علیه السلام در دوران حیات جدش علی بن الحسین علیه السلام به دنیا آمد و در آن تاریخ که سید الساجدین علیه السلام جهان را بدرود گفت، کودکی دوازده ساله بود.

نامش جعفر و کنیه اش ابو عبدالله و لقبش صادق می باشد. پدر ارجمندش امام محمد باقر علیه السلام و مادرش ام فَرَوَه، دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است.

به اتفاق نظر مورخان، وی در ماه شوال سال صد و چهل و هشت هجری و در سن شصت و پنج سالگی دیده از جهان فرو بست. در برخی منابع گفته شده که، روز وفات آن حضرت بیست و پنج شوال است و به سال صد و هفده [۴] - که پدرشان

حضرت امام محمد باقر علیه السلام رحلت نمودند - وی سی و چهار سال داشته و در این سن امامت را به عهده گرفته اند.

خلفایی که معاصر امام صادق علیه السلام بوده اند

امام جعفر صادق علیه السلام در سال صد و چهارده به امامت رسید. دوران امامت آن بزرگوار مصادف بود با اواخر حکومت امویان - که در سال صد و سی و دو به عمر آن پایان داده شد - و اوایل حکومت عباسیان که از همین تاریخ آغاز گردید. پیشوای ششم شیعه از بین خلفای اموی با افراد زیر معاصر بود:

[صفحه ۲۷۵]

۱- هشام بن عبدالملک

۲-

ولید بن یزید بن عبدالملک

۳- یزید بن ولید بن عبدالملک

۴- ابراهیم بن ولید بن عبدالملک

۵- مروان بن محمد، مشهور به مروان حمار

این پنج خلیفه ی اموی از سال صد و پنج تا سال صد و سی و دو مسند خلافت را عهده دار بودند و از بین خلفای عباسی با عبدالله بن محمد، مشهور به سفاح و ابوجعفر، مشهور به منصور دوانیقی معاصر بود. عبدالله بن محمد از سال صد و سی و دو تا سال صد و سی و هفت و ابوجعفر از سال صد و سی و هفت تا سال صد و پنجاه و هشت خلافت نمودند.

امام صادق علیه السلام در سن سی و چهار سالگی به جای پدر نشست و ابواب افاده و افاضه و تعلیم و تدریس را بر روی علمای عصر خویش گشود.

به قدری که از محضر معارف جعفر بن محمد الصادق علیه السلام کسب فیض و عرفان شده، از محضر هیچ یک از علما و حتی ائمه ی اسلام نشده است. آمار علمایی که از امام صادق علیه السلام حدیث نقل کرده اند، بالغ بر چهار هزار نفر می باشد.

در عصر امام صادق علیه السلام عقاید مادی، ریشه ی استواری داشت. ابن ابی العوجاء، ابن طلوت، ابن اعمی و ابن مقفع چهار نفر از پدید آورندگان فکر مادی و الحادی به نشر افکار خود همت گماشته بودند و تنها امام صادق علیه السلام همچون سدی شکست ناپذیر در برابر ایرادها و اشکالات این قوم استقامت می ورزید.

از دهریون هر کس با ابوعبدالله جعفر صادق علیه السلام طرف مباحثه می گشت، نتیجه ی مباحثه به نفع حق و شکست باطل تمام می شد.

مادیون گاهی در این مباحثات، سخنانی

خشن و نفرت آور بر زبان جاری می کردند؛ زیرا مردمی بودند بی ادب و دور از تربیت اجتماعی. امام صادق علیه السلام با همه قدرت و اعتبار اجتماعی خود آن قدر مدارا می نمود و آن قدر ادب به کار می برد و آن چنان در تنظیم منطق خود مهارت نشان می داد که حریف، چاره ای جز تسلیم نداشت. تکیه ی اصلی شیعه، از نظر فکری و عقیدتی، بر پیشوای ششم علیه السلام بوده و بخش بزرگی از احادیث و علوم اهل بیت توسط این امام علیه السلام گسترش یافته است.

[صفحه ۲۷۶]

امام صادق علیه السلام حد فاصل فرقه هایی قرار گرفتند که در شیعه به وجود آمده بود. امام صادق علیه السلام وظیفه ی مهم حفظ و صیانت شیعه از انحرافات را در رأس برنامه ی خود قرار داد و آن را از تأثیر پذیری در برابر انحرافات موجود عصر خود، که خلوص فکری، عقیدتی و استقلال مکتبی آن را به طور مداوم مورد تهدید قرار می داد، باز می داشت.

روایاتی که در رابطه با امامت پیشوای ششم علیه السلام نقل شده، در بسیاری از جوامع روایی و کتاب های تاریخ شیعه از جمله کافی، کتاب الحجج، کشف الغمه فی معرفه الائمه، اثبات الوصیه، ارشاد مفید و اثبات الهداه وارد شده است.

امام باقر علیه السلام در مدینه زندگی می کردند، ولی امام صادق علیه السلام - از آنجا که بیشتر شیعیانشان در عراق بودند یا به دلایلی دیگر - مدتی در عراق به سر بردند. در دوران امامت ایشان، امویان سقوط کردند و حکومت به دست بنی عباس افتاد. آن حضرت پس از آنکه مدت طولانی را در ارشاد و راهنمایی مردم سپری کرد، در سال صد و چهل

و هشت رحلت نمودند و شیعیان را در غم جانگداز فراق خود باقی گذاشتند.

زوال بنی امیه و طلوع بنی عباس آرامشی به جهان اسلام داد. طایفه ی امامیه و خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توانستند از این فرصت بهره مند شده، به نشر عقاید حقه ی اسلامی پردازند. پیشوای ششم علیه السلام در این فرصت برای شیعه سازمان و قوامی به وجود آورد که نسل آینده آن تشکیلات را به نام ایشان، مذهب جعفری نامید.

شخصیت اخلاقی و علمی امام صادق علیه السلام

درباره ی شخصیت علمی امام صادق علیه السلام شواهد فراوانی وجود دارد. به نظر شیعه، نصب ایشان به مقام امامت از جانب خداوند متعال بوده و این بدان معناست که آن حضرت دارای شرایط لازم برای احراز این منصب بوده اند. امام علیه السلام در میان اهل سنت از نظر روایت حدیث، فقاقت و افتا از موقعیت شامخی برخوردارند. هر چند که پیروان سنت جز چهار فرقه ی: حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی، فرقه ی دیگری را به رسمیت نمی شناسند؛ ولی حق و حقیقت مذهب جعفری را صراط مستقیم و هادی مبین می دانند. طوری که امام صادق علیه السلام را از شیوخ مسلم ابوحنیفه و مالک بن انس و شمار فراوانی از محدثان بزرگ زمان خود به شمار آورده اند. مالک بن انس از جمله کسانی است که مدتی در محضر امام صادق علیه السلام شاگردی کرده و درباره ی شخصیت علمی و اخلاقی آن حضرت حرف ها دارد. از جمله اینکه می گوید:

[صفحه ۲۷۷]

مدتی خدمت جعفر بن محمد علیه السلام مشرف می شدم. آن حضرت اهل مزاح بود و همواره تبسم ملایمی بر لب داشت. هنگامی که در محضر ایشان نامی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

به میان می آمد، رنگش به سبزی و سپس به زردی می گرایید.

در مدتی که به خانه ی آن جناب رفت و آمد داشتم، او را خارج از سه حال ندیدم: یا نماز می خواند یا روزه بود یا به قرائت قرآن اشتغال داشت. هرگز بدون وضو از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث نقل نمی کردند و سخن گزافی نمی گفتند. ایشان از آن دسته علمای زاهدی است که ترس از خدا سراسر وجودش را فرا گرفته بود. هرگز به خدمت وی شرفیاب نشدم، جز آنکه زیراندازش را از زیر پای خود برداشته و زیر پای من می گذاشت [۵].

جاحظ، از علمای مشهور قرن سوم، درباره ی ایشان چنین می گوید:

جعفر بن محمد علیه السلام کسی بود که علم و فقهش عالم را فرا گرفته بود. گفته می شود که ابوحنیفه و سفیان ثوری از شاگردان او بوده اند و شاگردی این دو، نزد آن حضرت در عظمت علمی وی کافی است.

ابوحنیفه، پیشوای مشهور فرقه ی حنفی می گوید:

من دانشمندتر از جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله و سلم ندیده ام.

ابن حجر هیتمی می نویسد:

به قدری علوم از او نقل شده که زبانزد مردم گشته و آوازه ی آن همه جا پخش شده است و بزرگترین پیشوایان فقه و حدیث همچون یحیی بن سعید، ابن جریج، مالک، سفیان ثوری، ابوحنیفه و ایوب سجستانی از وی نقل روایت کرده اند [۶].

ابن خلکان، مورخ مشهور می نویسد:

او یکی از امامان دوازده گانه در مذهب امامیه و از بزرگان خاندان پیامبر است که به علت راستی و درستی گفتارش، وی را صادق می خواندند. فضل و بزرگواری او مشهورتر از آن است

که نیازی به توضیح داشته باشد.

ابوموسی جابر بن حیان طرطوسی شاگرد او بود. جابر کتابی شامل هزار ورق تألیف کرد که تعلیمات امام جعفر صادق علیه السلام را دربر داشت و حاوی پانصد رساله بود [۷].

منصور عباسی که همواره درگیر مبارزه با علویان بود، می‌کوشید تا شخصیت فقهی امام

[صفحه ۲۷۸]

صادق علیه السلام را با مطرح کردن برخی از فقهای اهل سنت، همچون مالک بن انس، کم‌رنگ جلوه دهد. او به مالک می‌گفت:

به خدا! تو عاقل‌ترین مردم هستی، اگر عمری باقی باشد، فتاوی و اقوال تو را همانند مصحف نوشته به تمام آفاق می‌فرستم و مردم را مجبور به پذیرش آن می‌کنم.

این حرکت منصور ناشی از علاقه‌ی وی به مالک نبود، بلکه وی می‌خواست با برجسته کردن مالک، آتش کینه و حسد خود را نسبت به امام صادق علیه السلام و دیگر علمای مخالف فرو نشانند. منصور به منظور خدشه وارد کردن به شخصیت علمی و فقهی امام علیه السلام به هر وسیله‌ای توسل می‌جست؛ چنان‌که ابوحنیفه را واداشت رو در روی امام ایستاده و با وی به بحث پردازد تا در صورت پیروزی ابوحنیفه، امام علیه السلام را در صحنه‌ی علم و دانش اسلامی تحقیر کند. ابوحنیفه خود این داستان را مفصل نقل نموده و در کتاب‌های معتبر آمده است [۸] از امام صادق علیه السلام نه تنها در مسایل فقهی، بلکه در زمینه‌ی تفسیر، علم کلام و اخلاقیات، احادیث با ارزشی بیان کرده‌اند. با مراجعه به بخش اصول کتاب کافی، عمق و وسعت نظر امام علیه السلام درباره‌ی مسایل عقلی اسلام آشکار می‌شود.

تفاسیر روایی شیعه، همچون البرهان و صافی، حاوی روایات

فراوانی از احادیث آن حضرت در این زمینه می باشد.

ابوزهره، عالم سنی در این باره می نویسد:

«دانش آن حضرت منحصر به حدیث و فقه اسلامی نبود، بلکه علم کلام هم تدریس می نمود.»

تفصیل نظریات کلامی امام علیه السلام را در این جا نمی توان بیان داشت، ولی جمله ی معروف امام علیه السلام در مسایل جبر و تفویض که فرمود: لا- جبر و لا- تفویض بل امر بین الامرین، زیباترین، جامع ترین و دقیق ترین تعبیری است که در این مسأله ابراز داشته اند. بالاتر از همه این علوم، امام صادق علیه السلام در زمینه ی اخلاق و علل و انگیزه های فساد آن، آگاهی های بسیار ارزنده ای داشتند.

شمار روایانی که از امام علیه السلام نقل حدیث کرده اند، بسیار زیاد است و در میان آنان، بسیاری از شخصیت های مهم اهل سنت قرار دارند.

[صفحه ۲۷۹]

ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء، نام روایانی را که از امام صادق علیه السلام حدیث نقل کرده اند، آورده است. این در حالی است که بسیاری از محدثان در عهد بنی امیه جرئت نقل حدیث از امام را نداشتند.

درباره ی مالک بن انس آمده که وی از امام صادق علیه السلام روایت نکرد، تا آنکه عباسیان به حکومت رسیدند.

انقراض امویان

از آنجا که انقراض سلسله ی امویان در زمان حضرت صادق علیه السلام صورت گرفت، بدین مناسبت عوامل شکست و سقوط آنها را به اختصار مورد بررسی قرار می دهیم.

خلفای اموی یک سلسله بدعت ها و انحراف هایی را در حکومت و کشورداری به وجود آورده بودند و مجموع آنها دست به دست هم داده خشم و نفرت مردم را برانگیخت که منجر به قیام مسلمانان و سقوط آنها شد. عوامل خشم و نفرت مردم را می توان چنین خلاصه کرد.

۱. نظام

حکومت اسلامی از زمان معاویه، به رژیم استبدادی و موروثی فردی مبدل گشت.

۲. درآمد دولت که می بایست به مصرف کارهای عمومی برسد و همچنین غنیمت های جنگی و فبیء - که از آن مجاهدان بود - خاص حکومت شد و آنان این مال ها را صرف تجمل و خوشگذرانی خود کردند.

۳. دستگیری، زندان، شکنجه، کشتار و گاه قتل عام مردم.

۴. تا قبل از آغاز حکومت امویان، گرچه فقه مورد توجه نبود و ائمه ی شیعه که عالم به همه احکام اسلام بودند، مرجع فقهی شناخته نمی شدند، اما موازین فقهی رسمی و رایج تا حدی بر حسب ظاهر رعایت می شد. به عنوان مثال، اگر می خواستند درباره ی موضوعی حکمی بدهند؛ نخست به قرآن و سنت پیامبر رجوع می کردند و اگر چنان حکمی را نمی یافتند از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مهاجر و انصار، می پرسیدند که آیا در این باره حدیثی از پیغمبر شنیده اند یا نه؟

اگر پس از همه این جست و جوها سندی نمی یافتند، آنان که در فقاہت بصیرتی داشتند با اجتهاد خود حکمی را تعیین می کردند، به شرط آنکه آن حکم با ظاهر قرآن و سنت مخالفت کلی نداشته باشد.

[صفحه ۲۸۰]

اما در عصر امویان، خلفا هیچ مانعی نمی دیدند که حکم صادر شده بر خلاف قرآن و گفته ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد.

چنان که بر خلاف گفته ی صریح پیامبر، معاویه از راه نامشروع زیاد را فرزند ابوسفیان و برادر خود خواند.

۵. فقه اسلام برای مجازات متخلفان احکامی دارد که به نام حدود و دیات معروف است و مجرم باید بر طبق این احکام، کیفر ببیند.

در دوره ی امویان کیفر و مجازات هیچ گونه مطابقتی با جرم نداشت و مجازات مقصر بسته به نظر حاکم بود. گاه مجرمی را می بخشیدند و گاه بی گناهی را می کشتند و گاه برای محکوم، مجازاتی بیش از جرمش تعیین می کردند.

۶. حریم حرمت شعایر اسلامی در هم شکست و بدانچه در دیده ی مسلمانان مقدس بود، اهانت روا می داشتند. چنان که خانه ی کعبه و مسجد الحرام را ویران کردند و به قبر پیغمبر و منبر و مسجد وی توهین نمودند و مردم مدینه را سه روز قتل عام کردند.

۷. برای نخستین بار در تاریخ اسلام، فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به طور دسته جمعی کشتند و زنان و دختران خاندان او را به اسیری گرفتند و در شهرها گرداندند.

۸. دسته ای عالم دنیا طلب و دین فروش بر سر کار آمدند که برای خشنودی حاکمان، خشم خدا را بر خود خریدند. اینان به میل خویش ظاهر آیه های قرآن و احادیث پیغمبر را تأویل می کردند و بر کردار و گفتار حاکمان صحه می گذاشتند.

۹. گرایش به تجملات زندگی، خوراک، لباس، ساختمان و اثاث خانه روز به روز بیشتر گردید و کاخ های باشکوه در مفر حکومت و حتی در شکارگاه ها ساخته شد.

۱۰. میگساری، زن بارگی و خرید کنیزکان آوازه خوان متداول گشت، تا آنجا که گفتار روزانه ی بعضی خلیفه های اموی درباره ی زن و خوراک و شراب بود.

۱۱. مساوات نژادی، که یکی از ارکان مهم نظام اسلامی بود از میان رفت و جای خود را به تبعیض نژادی خشن به سود اعراب و زیان ملل و اقوام غیر عرب داد. در

حالی که قرآن و سنت پیامبر امتیازها را ملغی کرده، ملاک برتری را نزد خدا، پرهیزگاری می داند؛ ولی امویان، نژاد عرب را برتر شمردند و گفتند: چون پیغمبر اسلام عرب بوده، پس اعراب بر دیگر مردمان برتری دارد و در میان اعراب، قریش از دیگران برتر است و بر طبق این سیاست، عرب در تمام شئون بر عجم ترجیح داده می شد.

[صفحه ۲۸۱]

نظام حکومت اشرافی بنی امیه، موالی - یعنی مسلمانان غیر عرب - را مانند بندگان زر خرید، از تمام حقوق و شئون اجتماعی محروم می داشت و اصولاً تحقیر و استخفاف، همیشه با نام موالی همراه بود.

موالیان از هر کار و شغل آبرومندی محروم بودند، حق نداشتند سلاح بسازند، بر اسب سوار شوند و دختر عربی را، حتی از بیابان های بی نام و نشان، به همسری بگیرند و اگر احیاناً چنین کاری مخفیانه انجام می شد، طلاق و جدایی را بر آن زن و تازیانه و زندان را بر مرد تحمیل می کردند.

حکومت و قضاوت و امامت همه جا مخصوص عرب بود و هیچ غیر عربی به این گونه مناصب و مقامات نمی رسید. اصولاً عرب اموی اعتقاد داشت که برای آقایی و فرمانروایی آفریده شده و کار و زحمت مخصوص موالیان است.

این گونه برخوردها نسبت به موالیان، یکی از بزرگترین علل سقوط آنان به دست ایرانیان است. در جریان انقلاب بر ضد امویان، عباسیان از این عوامل برای بدنام ساختن آنان و تحریک مردم استفاده می کردند؛ ولی در میان آنها اثر دو عامل از همه بیشتر بود؛ یکی، تحقیر موالیان و دیگری، مظلومیت خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم.

عباسیان از این دو موضوع، حداکثر بهره برداری را کردند و در واقع این دو، اهرم قدرت و سکوی پرش عباسیان برای نیل به اهدافشان به شمار می رفت.

عباسیان در آغاز کشمکش با بنی امیه، شعار خود را طرفداری از خاندان پیامبر (بنی هاشم) و تحقق قسط و عدل قرار دادند. در واقع از آنجا که مظلومیت خاندان پیامبر در زمان امویان دل های مسلمانان را جریحه دار ساخته بود و از طرف دیگر امویان به نام خلافت اسلامی از هیچ ظلم و ستمی فروگذاری نمی کردند، بنی عباس با استفاده از تنفر شدید مردم از بنی امیه و به عنوان طرفداری از خاندان پیامبر توانستند در ابتدای کار پشتیبانی مردم را جلب نمایند.

ولی نه تنها وعده های آنان در مورد رفع مظلومیت از خاندان پیامبر و اجرای عدالت عملی نشد، بلکه طولی نکشید که برنامه های ضد اسلامی بنی امیه این بار با شدت و وسعتی بیشتر اجرا گردید، طوری که مردم بازگشت حکومت امویان را آرزو نمودند.

از آنجا که حکومت سفاح، نخستین خلیفه ی عباسی، کوتاه مدت بود و در زمان وی هنوز

[صفحه ۲۸۲]

پایه های حکومت عباسیان استقامت نداشت، در دوران خلافت او فشار کمتری متوجه مردم شد و خاندان پیامبر هم چندان در تنگنا نبودند؛ ولی با روی کار آمدن منصور دوانیقی، فشارها شدت یافت. از آنجا که منصور مدت نسبتاً طولانی یعنی حدود بیست و یک سال، با امام صادق علیه السلام معاصر بود، لذا بی مناسبت نیست که مختصری پیرامون وضعیت خلفای معاصر امام علیه السلام و فشارها و جنایت هایی که از ناحیه ی منصور در این مدت طولانی بر آن حضرت وارد شده به بحث پردازیم.

دولت بنی عباس

ولید بن یزید بن

عبدالملک هنگامی که به قتل رسید می گفت که، من همچون پسر عم عثمان کشته می شوم و راست هم می گفت؛ زیرا عثمان به جرم انحراف با دست ملت انتقامجوی اسلام به قتل رسیده بود.

باید اعتراف کنیم که دولت آل مروان با قتل ولید رو به زوال نهاد. امت اسلام بر ضد ولید بن یزید قیام کرد تا مردی را که علنا با مذهب اسلام نفاق می ورزید از پای درآورد؛ ولی پسر عمومی ولید از این قیام استفاده کرد و مبنای حکومت خود را پی ریزی نمود.

روز جمعه بیست و سوم ماه جمادی الآخر سال صد و بیست و شش هجری، یزید بن ولید بن عبدالملک در دمشق بر تخت سلطنت نشست. وی مردی احوال بود و مردم او را یزید ناقص می نامیدند. این لقب به خاطر چشم کجش نبود، بلکه چون از عطای امرای سپاه کم و کسر نمود و در بودجه ی ارتش نقص گذاشت، به ناقص شهرت یافت. وی در اسلام از فلسفه ی معتزله پیروی می کرد و از آنجایی که خلیفه ی پیشین او، ولید بن یزید مردی هتاک و بی پروا بود، وی تر سیاسی خود را بر تظاهر به دین و تقوا قرار داد تا بدین وسیله از ملت دلربایی کند.

مادرش ایرانی و از ملک زادگان ایران می باشد. نام وی ساری و دختر شاهزاده ی فیروزان بود. یزید بن ولید، نخستین خلیفه ای است که از زنی غیر عرب به وجود آمد و خودش به این نژاد افتخار می نمود. کنیه ی یزید بن ولید، ابو خالد بود. وی با همه زحمتی که در تحکیم اساس سلطنت خود متحمل شد و روش عمر

بن عبدالعزیز را شیوه ی کار خود قرار داد و خیال داشت فصل نوینی در حکومت آل مروان به وجود بیاورد؛ ولی دولتش بیش از پنج ماه و دو روز دوام نیافت و طی این صد و پنجاه و دو روز یک لحظه روی آسایش ندید؛ زیرا

[صفحه ۲۸۳]

مروان حمار و طرفدارانش، پیراهن ولید را همچون پیراهن عثمان بر نیزه زدند و به فتنه و فساد پرداختند.

یزید بن ولید بن عبدالملک در ماه ذی حجه ی سال صد و بیست و شش دیده از جهان فرو بست و در هنگام مرگ مردی سی و هفت ساله بود.

ابراهیم بن ولید، پسر دیگر ولید بن عبدالملک، پس از مرگ برادرش یزید بر تخت سلطنت نشست؛ ولی جز بر نفس خود بر هیچ کس و هیچ جا تسلطی نداشت.

هرج و مرج و آشوب و انقلاب در زمان وی به آخرین درجه رسیده بود، تا آنکه در روز دوشنبه چهارده ماه صفر سال صد و بیست و هفت، مروان حمار از استان جزیره به دمشق حمله کرد و به سلطنت دو ماه و چند روزه ی ابراهیم خاتمه داد.

ابراهیم بن ولید، از ترس پسر عمویش مروان، خودش را از خلافت خلع کرد و فوراً دمشق را ترک گفت؛ ولی مروان حمار به تعقیبش پرداخت و او را دستگیر کرده به قتل رساند و با این اقدام، پایه های سلطنت خود را قدرت و قوام بخشید.

مروان حمار - که وی را مروان جعدی هم می نامیدند - کینه اش ابو عبدالملک بود و روز دوشنبه چهاردهم ماه صفر سال صد و بیست و هفت بر مسند خلافت نشست. مروان حمار بر خلاف ملوک بنی امیه پایتخت

خود را در حران قرار داد و از جانب خود ولید بن معاویه بن عبدالملک مروان را به دمشق فرستاد.

زمانی که مروان حمار با نیروهای خود از بلاد جزیره بر دمشق حمله کرد، ابراهیم بن ولید، برادر یزید بن ولید فرار نمود؛ ولی فرارش نتیجه ای نداشت و به دست نیروهای مروان حمار دستگیر شد و بی درنگ به قتل رسید.

مروان علاوه بر آنکه سرکشان آل امیه و آل مروان را با شمشیر از میان برداشت. دستور داد قبر یزید بن ولید، خلیفه ی پیشین را نبش کردند و جنازه اش را بر دار زدند.

مروان حمار با این قبیل سخت گیری ها و اعمال وحشیانه می خواست اساس سلطنت خود را تحکیم بخشد و وحشت عهد عبدالملک بن مروان را تجدید سازد؛ ولی بی خبر بود که دولت بنی امیه دیگر رو به زوال نهاده است.

در عهد مروان حمار و در همان روزهای نخست که بر تخت سلطنت قرار گرفت، گروهی از خوارج به فرماندهی ضحاک بن قیس به فتنه و فساد برخاستند و چون این دو تن از

[صفحه ۲۸۴]

زعمای قوم محسوب می شدند، به آسانی از پای در نمی آمدند.

دست و بال مروان حمار در منطقه ی جزیره با نهضت خوارج بند بود که دعوت بنی عباس در خراسان آغاز شد.

خلفای عباسی از فرزندان علی بن عبدالله بن عباس اند و او همان شخصی است که هنگام تولدش، علی علیه السلام به منزل پسر عمویش عبدالله بن عباس آمد تا ولادت وی را تبریک بگوید و از پدرش عبدالله سؤال کرد: اسمش را چه گذاشته اید؟

عبدالله بن عباس گفت: یا امیرالمؤمنین! برای من محال بود که با وجود شما برای این کودک نامی بگذارم.

امام علیه السلام

دستور دادند نوزاد را به حضورش آوردند. امام علیه السلام قنداقه را به آغوش کشید و پیشانی اش را بوسید و آن گاه گفت:

من اسم و کنیه ی خود را به او می بخشم. اسمش علی و کنیه اش ابوالحسن باشد و سپس قنداقه را به عبدالله بن عباس برگرداند و فرمود: پدر پادشاهان را بگیر.

علی بن عبدالله بن عباس تا روزگار قدرت عبدالملک مروان، با نام علی و کنیه ی ابوالحسین به سر می برد و به این نام افتخار می کرد. روزی عبدالملک به وی گفت:

من دوست ندارم مردی را بشناسم که نامش علی و کنیه اش ابوالحسن باشد، هم اکنون کنیه ی تو را ابومحمد می گذارم. از زمان عبدالملک بن مروان، علی بن عبدالله کنیه ی ابومحمد را به خود پذیرفت؛ ولی فراموش نکرد که علی بن ابی طالب وی را پدر پادشاهان نامیده است.

در وصف او گفته اند، مردی شریف و سخنور و زیبا بوده است. ابن خلکان در کتاب معروف خود وفيات الاعیان می نویسد:

كان اجمل قریش علی وجه الارض:

زیباترین قریشی بر روی زمین، علی بن عبدالله بن عباس می باشد.

علاوه بر آن مردی زاهد و عابد بود و آثار سجده بر پیشانی اش نمایان بوده است. وی پانصد درخت زیتون در باغ خود داشته و عادتش این بود که هر روز پای هر یک از این درخت ها دو رکعت نماز بگذارد و بدین ترتیب روزی هزار رکعت نماز به جا می آورد.

ابو عباس مبرد در کتاب کامل می نویسد:

علی بن عبدالله دو بار از دست حکومت تازیانه

[صفحه ۲۸۵]

خورد و هر دو مورد را نقل کرده است [۹].

علی بن عبدالله بن عباس در عهد خلافت هشام بن عبدالملک به

فرمانداری متصرفات اسلام در آفریقا منصوب شد و در همان دیار به قتل رسید. قتل او در ماه ذیقعدہ ی سال صد و هیجده هجری صورت گرفت. پس از وی پسرش محمد، سید آل عباس شد. او هم مردی بسیار زیبا و متشخص بود.

از علی بن عبدالله بن عباس چندین پسر و دختر به جا ماند که محمد در میان آنها از همه برجسته تر بود.

از محمد سه پسر نامور به جا ماند:

۱- ابراهیم امام که وصی و خلیفه ی پدر خویش بود.

۲- ابوعباس عبدالله و به روایتی احمد، معروف به سفاح.

۳- ابوجعفر عبدالله، معروف به منصور.

و از این سه پسر، سفاح و منصور به خلافت رسیدند.

ابوعباس سفاح، اولین خلیفه ی بنی عباس

ابوعباس عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، در چهاردهم ماه ربیع الاول سال صد و سی و دو هجری، در کوفه بر مسند خلافت استقرار یافت و سلسله ی عباسیان را تأسیس کرد.

سیاست سفاح ضدیت و مخالفت صریح با فرزندان امیه بود. وی در سایه ی این عداوت آشکار، توانست دل ایرانیان را به سوی خود بکشد و از طرفی سرکوبی اعراب هم ملت ایران را شیفته ی او ساخته بود.

سفاح، قلبا نسبت به اموی ها و کارهایشان سخت خشمناک بود، ولی در ابتدای امر - یعنی در آن تاریخ که آل امیه منبر خلافت را جبرا به آل عباس واگذاشتند - از مصلحت به دور بود که دست انتقام ابوعباس سفاح از آستین به درآید.

ابوعباس، ظاهرا به بنی امیه احترام می گذاشت، ولی در عین حال انتظار می کشید فرصتی پیش آید، تا عقده ی دل خود را با انتقام از آنها باز کند و سرانجام هم چنین شد. ابوعباس سفاح

[صفحه

از حادثه ی دلخراش کربلا و شهادت سید الشهداء علیه السلام بسیار خسته و خشمناک بود و همیشه از ظلم و ستم بنی امیه و ماجرای عاشورا یاد می کرد و هنگامی که سر مروان بن محمد را از مصر برایش آوردند، پیشانی شکر بر زمین گذاشت.

ابوعباس سفاح اگر چه در کوفه بر مسند خلافت نشست و در همان شهر از مردم بیعت گرفت، ولی مقرر خلافت خود را در شهر کوچک انبار - که از شهرهای زیبای عراق است و در ساحل فرات بنا شده - قرار داد.

ابوعباس سفاح، اولین خلیفه ی بنی عباس در روز سیزده ذی حجه ی سال صد و سی و شش هجری، در شهر انبار - که مرکز حکومتش بود - جهان را بدرود گفت. وی به هنگام مرگ جوانی سی و سه ساله بود و در اثر بیماری آبله درگذشت.

او مردی بلند بالا- و سفید پوست و زیبا چهره و خوش ترکیب بود و از آن جهت او را سفاح نامیدند که در دوران خلافتش خون بسیاری بر زمین ریخت و مدت خلافتش را چهار سال و هشت ماه نوشته اند.

ابوجعفر، منصور دوانیقی، دومین خلیفه ی بنی عباس

در همان سال صد و سی و شش، که ابوعباس سفاح دنیا را ترک گفت، برادرش ابوجعفر عبدالله بن محمد بن علی، معروف به منصور به عنوان امیر الحاج به مکه عزیمت کرده بود.

وی بنا بر یک تشکیلات تثبیت شده، ولیعهد برادرش ابوعباس بود و بر اساس همین تشکیلات، خبر مرگ برادر را با مواریث خلافت وی برایش فرستادند.

عمویش عیسی بن موسی در مکه به خاطر وی از مردم بیعت جدید گرفت و ابومسلم خراسانی، طی نامه ای به وی تسلیت گفت و

از وفاداری خود به خانواده ی بنی عباس یاد کرد. با همه ی پیش بینی ها و عاقبت اندیشی ها که در راه تحکیم مقام ابوجعفر شده بود، خلافتش در ابتدای امر با موانع خطرناکی رو به رو گردید.

نخستین کسی که بر ضد ابوجعفر منصور دوانیقی علم مخالفت بلند کرد، عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس می باشد. وی عموی منصور، یعنی برادر محمد بن علی بن عبدالله بود و از جانب ابوعباس سفاح، ولایت شام را بر عهده داشت. او پس از مرگ سفاح، در شام قیام کرد و با استناد بر اینکه برادر زاده ام سفاح مرا جانشین خود قرار داده از مردم بیعت گرفت و به تجهیز قوای خود پرداخت. ابوجعفر منصور، ابومسلم خراسانی را با سپاهی مجهز

[صفحه ۲۸۷]

از خراسان به جنگ او روانه کرد.

میان ابومسلم و عبدالله بن علی در نصیبین به مدت پنج ماه جنگ و جدال برقرار بود. پس از آن عبدالله بن علی شکست خورد و با برادرش عبدالصمد بن علی میدان نبرد را ترک گفت و از شام به عراق آمد. در بصره به برادرش سلیمان بن علی پناه برد و با شفاعت او ابوجعفر منصور از خطایش در گذشت.

ستمگری های ابوجعفر منصور

دومین خلیفه ی عباسی، مردی ستمگر و خونریز و سنگدل بود. او جامعه ی اسلامی را به بدبختی کشاند، جان مردم را به لب رساند و پاسخ کوچکترین انتقاد را با شمشیر می داد.

منصور علاوه بر ستمگری، فوق العاده پول پرست، بخیل و تنگ نظر بود و در میان خلفای عباسی در بخل و تنگ نظری و پول پرستی زبانزد خاص و عام گشت. طوری که در کتب تاریخی در این باره داستان ها نقل شده است.

سختگیری ها

و فشارهای مالی و تکنهای طاق فرسای اقتصادی او، تنها با عامل بخل و دنیاپرستی قابل توجیه نیست؛ زیرا او در زمان خلافت خود، اقتصاد جامعه ی اسلامی را فلج کرد و مردم را از هستی ساقط نمود. او نه تنها اموال عمومی مسلمانان را در خزانه ی دربار به صورت گنج گرد آورد و از مصرف آن در راه عمران و آبادانی و رفاه و آسایش مردم خودداری کرد، بلکه آنچه هم در دست مردم بود و به زور از آنها می گرفت و برای احدی مال و ثروتی باقی نگذاشت، طوری که طبق نوشته ی برخی از مورخان، مجموع اموالی که وی از این طریق جمع کرد، بالغ بر هشتصد میلیون درهم می شد.

هدف منصور از این سیاست شوم، آن بود که، مردم همواره نیازمند و گرسنه و متکی به او باشند و در نتیجه همیشه در فکر سیر کردن شکم خود بوده، مجال اندیشه در مسایل بزرگ اجتماعی را نداشته باشند. وی روزی در حضور جمعی از خواص و درباریان خود، با لحن زننده یی، انگیزه ی خود را از گرسنه نگهداشتن مردم چنین بیان کرد:

اجع کلبک، یتبعک؛

[اعراب چادر نشین در ضرب المثل خود خوب گفته اند که: [سگ خود را گرسنه نگهدار تا به طمع نان به دنبال تو بیاید!

در این هنگام یکی از حاضرین که از این تعبیر زننده سخت ناراحت شده بود، گفت:

[صفحه ۲۸۸]

«می ترسم شخص دیگری، قرص نانی به این سگ نشان بدهد و سگ به طمع نان دنبال او برود و تو را رها سازد!» [۱۰].

منصور نه تنها در دروان زمامداری خود، برنامه ی سیاه تحمیل گرسنگی را اجرا می کرد، بلکه این برنامه ی ضد انسانی

را به فرزندش مهدی هم تعلیم می داد. او ضمن یکی از وصایای خود به پسرش مهدی، گفت:

من مردم را به طرق مختلف رام و مطیع ساخته ام. اینک مردم سه دسته اند:

۱. گروهی فقیر و بیچاره اند و همیشه دست نیاز به سوی تو دراز خواهند کرد.

۲. گروهی متواری هستند و همیشه بر جان خود می ترسند.

۳. گروهی در گوشه ی زندان ها به سر می برند و آزادی خود را فقط از رهگذر عفو و بخشش تو آرزو می کنند.

وقتی که به حکومت رسیدی، چندان به مردم در طلب رفاه و آسایش میدان مده.

سیاست ضد اسلامی منصور، منحصر به ایجاد گرسنگی و محرومیت جامعه نبود؛ بلکه گذشته از فشار اقتصادی و فقر و پریشانی، رعب و وحشت و اختناق عجیبی در جامعه حکمفرما بود و موجی از کشتار و شکنجه به وسیله ی عمال و دژخیمان منصور به راه افتاد و هر روز گروهی قربانی این موج خون می شدند.

البته این اختناق در تمام قلمرو حکومت منصور بیداد می کرد؛ ولی در این میان، شهر مدینه بیش از هر نقطه ی دیگری زیر فشار و کنترل بود. مردم مدینه به حکم آنکه از روز نخست، با تعالیم اسلام و سیستم حکومت اسلامی آشنایی داشتند؛ هرگز حاضر نبودند زیر بار حکومت های فاسدی همچون حکومت منصور بروند. علاوه بر آن، پس از رحلت پیامبر شهر مدینه اغلب جایگاه وعظ و ارشاد پیشوایان بزرگ اسلام بود و رجال بزرگ خاندان وحی که هر کدام در عصر خود رسالت حفظ اسلام و ارشاد جامعه ی اسلامی را عهده دار بودند، تا زمان پیشوای هشتم در مدینه اقامت داشتند و وجود آنها همواره نیروبخش جنبش های اسلامی مسلمانان

مدینه به شمار می رفت.

در زمان خلافت منصور، پیشوای ششم و پس از ایشان فرزند ارجمندش موسی بن جعفر علیه السلام مرکز ثقل مبارزات اسلامی به شمار می رفتند و مدینه کانون گرم جنبش ها و

[صفحه ۲۸۹]

نهضت های اصیل اسلامی بر ضد استبداد و خودکامگی زمامداران ظالم محسوب می شد.

پس از قیام محمد بن عبدالله بن حسن علیه السلام مشهور به نفس زکیه، نواده ی امام مجتبی علیه السلام، در اواخر حیات امام صادق علیه السلام، منصور برای در هم شکستن نهضت شهر مدینه شخص بسیار بی رحم، خشن و سنگدلی به نام ریاح بن عثمان را به فرمانداری مدینه منصوب کرد. ریاح پس از ورود به مدینه، مردم را جمع کرد و در ضمن خطبه ای چنین گفت:

ای اهل مدینه! من افعی و افعی زاده ام، من پسر عموی مسلم بن عقبه هستم که شهر شما را به ویرانی کشاند و رجال شما را نابود کرد. به خدا سوگند! اگر تسلیم نشوید، شهر شما را درهم خواهیم کوبید؛ طوری که اثری از حیات در آن باقی نماند.

در این هنگام گروهی از مسلمانان از جا برخاستند و به عنوان اعتراض فریاد زدند:

شخصی مانند تو که سابقه ای ننگین در اسلام دارد و پدرش دو بار به واسطه ی ارتکاب جرم، تازیانه خورده کوچکتر از آن است که چنین کاری انجام دهد. ما هرگز اجازه نخواهیم داد با ما چنین رفتار بکنی.

ریاح، به منصور گزارش داد که مردم مدینه شورش نموده اند و از اوامر خلیفه اطاعت نمی کنند. منصور نامه ی تندی به وسیله ی وی به اهل مدینه نوشت و طی آن تهدید کرد که، اگر به روش مخالفت جویانه ی خود ادامه دهند، راه های بازرگانی را از خشکی و دریا بسته

و آنها را در محاصره ی اقتصادی قرار خواهد داد و با اعزام قوای نظامی دمار از روزگار آنها درخواهد آورد.

ریاح مردم را در مسجد گرد آورد و بر فراز منبر رفت و شروع به قرائت نامه ی خلیفه کرد. هنوز نامه را تا آخر نخوانده بود که فریاد اعتراض مردم از هر طرف بلند شد و آتش خشم و ناراحتی آنان شعله ور گردید، طوری که وی را بالای منبر سنگباران کردند و او برای حفظ جان خود، از مسجد فرار کرده و پنهان گردید.

منصور به دنبال این جریان، تهدید خود را عملی کرد و با قطع راه های حمل و نقل کالا، مدینه را در محاصره ی اقتصادی قرار داد و این محاصره تا زمان خلافت پسر وی، مهدی عباسی ادامه داشت [۱۱].

[صفحه ۲۹۰]

امام صادق علیه السلام و منصور

ابوجعفر منصور از تحرك و فعالیت سیاسی امام صادق علیه السلام سخت نگران بود. محبوبیت عمومی و عظمت علمی امام علیه السلام بر بیم و نگرانی او می افزود. به همین جهت هر از چندی به بهانه ای امام را به عراق احضار می کرد و نقشه ی قتل وی را می کشید؛ ولی هر بار به شکلی خطر از وجود مقدس امام علیه السلام برطرف می گردید.

منصور، شیعیان را در مدینه به شدت تحت کنترل و مراقبت قرار داده بود. وی در مدینه جاسوسانی قرار داده بود تا کسانی را که با شیعیان امام صادق علیه السلام رفت و آمد دارند را گردن بزنند.

امام علیه السلام یاران خود را از نزدیکی و همکاری با دربار خلافت باز می داشت. روزی یکی از یاران امام پرسید: «برخی از ما شیعیان گاهی دچار تنگدستی و سختی معیشت می گردد و به او

پیشنهاد می شود که برای آنها (بنی عباس) خانه بسازد یا نهر بکند و اجرت بگیرد. نظر شما در این مورد چیست؟»

امام فرمود:

من دوست ندارم برای آنها (بنی عباس) گرهی بزنم یا در مشکی را ببندم هر چند در برابر آن پول بسیاری بدهند. کسانی که به ستمگران کمک کنند در روز قیامت در سراپرده ای از آتش قرار داده می شوند، تا خدا میان بندگان حکم کند.

روزی ابوجعفر منصور، به امام صادق علیه السلام نوشت: چرا مانند دیگران نزد ما نمی آیی؟ امام در پاسخ نوشت:

ما از لحاظ دنیوی چیزی نداریم که به خاطر آن از تو بیمناک باشیم و تو از جهات اخروی چیزی نداری که به خاطر آن به تو امیدوار گردیم. تو نه دارای نعمتی هستی که بیاییم به خاطر آن به تو تبریک بگوییم و نه خود را در بلا و معصیت می بینی، که بیاییم و به تو تسلیت بگوییم. پس چرا نزد تو بیاییم؟

منصور نوشت: بیایید ما را نصیحت کنید.

امام علیه السلام پاسخ داد:

اگر کسی اهل دنیا باشد تو را نصیحت نمی کند و اگر اهل آخرت باشد نزد تو نمی آید.

[صفحه ۲۹۱]

شرایط ویژه ی فرهنگی عصر امام صادق علیه السلام

از نظر فکری و فرهنگی، عصر امام صادق علیه السلام عصر جنبش فکری و فرهنگی بود. در آن زمان شور و شوق علمی بی سابقه ای در جامعه ی اسلامی به وجود آمد و علوم مختلف، اعم از علوم اسلامی همچون: علم قرائت قرآن، تفسیر، حدیث، فقه، کلام و علوم بشری همچون: طب، فلسفه، ریاضیات و غیره رونق یافت و هر کس که متاع فکری داشت به بازار علم و دانش عرضه می کرد. بنابراین تشنگی علمی عجیبی به وجود آمده بود و لازم

می نمود که امام علیه السلام بدان پاسخ گوید.

عواملی که موجب پیدایش این جنبش علمی شده بود به این ترتیب است:

۱. آزادی و حریت فکر و عقیده در اسلام. البته عباسیان در این آزادی فکر تأثیر داشتند، ولی ریشه‌ی اصلی این آزادی در تعالیم اسلام بود و اگر عباسیان هم می‌خواستند از آن جلوگیری کنند، نمی‌توانستند.

۲. محیط آن روز اسلام، محیطی کاملاً مذهبی بود و مردم تحت تأثیر انگیزه‌های مذهبی قرار داشتند. تشویق‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به کسب علم و تشویق‌ها و دعوت‌های قرآن به علم و تفکر و تعقل عامل اساسی این نهضت و این شور و شوق بود.

۳. اقوام و مللی که اسلام را پذیرفتند، نوعاً دارای سابقه‌ی فکری و علمی بودند و سرزمین‌های ایران - که از همه سابقه‌ای درخشان‌تر داشت - مصر و سوریه از مراکز تمدن آن روز به شمار می‌رفتند و این افراد به منظور درک عمیق تعلیمات اسلام به تحقیق و جست‌جو و تبادل نظر می‌پرداختند.

۴. تسامح دینی یا همزیستی مسالمت‌آمیز با غیر مسلمانان مخصوصاً همزیستی با اهل کتاب. مسلمانان اهل کتاب را تحمل می‌کردند و این را برخلاف اصول دینی خود نمی‌دانستند. در آن زمان اهل کتاب، مردمی دانشمند و با اطلاع بودند. مسلمانان با آنان برخوردهای علمی داشتند و این، خود بحث و بررسی و مناظره را به دنبال داشت [۱۲].

برخورد فرق و مذاهب

عصر امام صادق علیه السلام، عصر برخورد اندیشه‌ها و پیدایش فرق و مذاهب مختلف بود. در اثر برخورد مسلمین با عقاید و آرای اهل کتاب و دانشمندان یونان، شبهات و اشکالات گوناگونی پدید آمد.

[صفحه

در آن زمان فرقه‌هایی همچون معتزله، جبریه، مرجئه، غلات، زنادقه، مشبهه، متصوفه، مجسمه، تناسخیه و امثال آنها پدید آمدند که هر کدام عقاید خود را ترویج می‌کردند.

از این گذشته در زمینه‌ی هر یک از علوم اسلامی در میان دانشمندان آن علم، اختلاف نظر پدید می‌آمد. مثلاً در علم قرائت قرآن، تفسیر، حدیث، فقه و علم کلام بحث‌ها و مناقشات داغی در می‌گرفت و هر کس به شکلی نظر می‌داد و از عقیده‌ای طرفداری می‌کرد.

دانشگاه بزرگ امام صادق علیه السلام

پیشوای ششم علیه السلام با توجه به فرصت مناسب سیاسی که به وجود آمده بود و با ملاحظه‌ی نیاز شدید جامعه و آمادگی زمینه‌ی اجتماعی، دنباله‌ی نهضت علمی و فرهنگی پدرشان امام باقر علیه السلام را گرفت و حوزه‌ی وسیع علمی و دانشگاه بزرگی به وجود آورد و در رشته‌های مختلف علوم عقلی و نقلی آن روز، شاگردان بزرگ و برجسته‌ای همچون: هشام بن حکم، محمد بن مسلم، ابان بن تغلب، هشام بن سالم، مؤمن طاق، مفضل بن عمر و جابر بن حیان تربیت کرد که تعداد آنها را بالغ بر چهار هزار نفر نوشته‌اند [۱۳].

هر یک از این شاگردان، شخصیت‌های بزرگ علمی و چهره‌های درخشانی‌اند که خدمات بزرگی انجام دادند. گروهی از آنان دارای آثار علمی و شاگردان متعددی بودند. به عنوان نمونه، هشام بن حکم سی و یک جلد کتاب نوشت و جابر بن حیان بیش از دویست جلد کتاب در زمینه‌ی علوم گوناگون به خصوص رشته‌های عقلی و طبیعی و شیمی - که در آن زمان کیمیا نامیده می‌شد - تصنیف کرده بود که به همین خاطر به عنوان پدر علم شیمی مشهور شده

است. کتاب های جابر بن حیان به زبان های گوناگون اروپایی در قرون وسطی ترجمه گردید و نویسندگان تاریخ علوم همگی از او به عظمت یاد کرده اند.

بسیاری از شاگردان امام صادق علیه السلام در حلقه ی درس محدثان اهل سنت حاضر می شدند و به نوبه ی خود تأثیراتی در طرز تفکر و تلقی آنها بر جای می گذاشتند. در میان اصحاب و پیروان امام صادق علیه السلام کسانی وجود داشتند که به واقع از شیعیان آن حضرت بودند و در حفظ آثار علمی و روایی آن بزرگوار، تلاش های مداوم و خستگی ناپذیری از خود نشان می دادند.

امام صادق علیه السلام خود در این باره می گوید:

[صفحه ۲۹۳]

جز زُرَّارَه، ابوبصیر لیث مرادی، محمد بن مسلم و بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِيَه عَجَلِي، کسی ولایت ما و احادیث پدرم را زنده نکرد. اگر اینها نبودند کسی از ما و احادیث ما اطلاع پیدا نمی کرد. اینان حافظان دین و اشخاص مورد اعتماد پدرم در حلال و حرام خدا هستند، همان گونه که در دنیا به طرف ما پیشی گرفتند، در آخرت هم به سوی ما سبقت خواهند جست.

باز آن حضرت فرمودند:

خداوند زُرَّارَه بن اعین را بیمارزد. اگر زُرَّارَه و امثال او نبودند، احادیث پدرم از میان می رفت.

در میان این بزرگان کسانی بودند که امام صادق علیه السلام آنها را به عنوان مرجع برای شیعیان خود معرفی می نمودند. طوری که در جواب یکی از شیعیان خود که از آن حضرت می پرسد: هنگامی که سؤالی برای ما پیش می آید به چه کسی مراجعه کنیم؟

ایشان فرمودند:

علیک بالاسدی.» :

«به سراغ اسدی برو.» و منظور حضرت از اسدی، ابوبصیر بود [۱۴].

پدیده ی غلو در عصر امام صادق علیه السلام

پیشوای ششم همانند پدر ارجمندش، به شدت

در برابر پدیده ی انحرافی غلو ایستادگی نمود. باید گفت، در طی سال ها تلاش، از زمان امام علی علیه السلام تا امام باقر علیه السلام محبوبیتی برای اهل بیت پدید آمد و نفوذ تشیع در عراق و برخی از نقاط دیگر تعمیق یافته بود. اینک غالیان می کوشیدند تا با رخنه در درون شیعه، آن را از داخل متلاشی کرده و چهره ی خارجی آن را خراب کنند.

جریان غلو و غالی، از جهاتی برای تشیع خطرناک بود؛ زیرا نه تنها از درون سبب ایجاد آشفتگی در عقاید شیعه شده و آن را منزوی می کرد، بلکه شیعه را در نظر دیگران، انسان هایی بی قید و بند نسبت به فروع دینی نشان داده و بدینی همگانی را نسبت به شیعیان ایجاد می نمود. طوری که یکی از خوارج، شیعه را متهم نمود که آنها گمان کرده اند به جهت دوستی اهل بیت از انجام اعمال صالح مستغنی بوده و از عذاب نجات می یابند.

اکنون با نگاهی ساده به کتاب های فرق، این حقیقت آشکار می شود که گرچه شیعیان از

[صفحه ۲۹۴]

لحاظ تقسیم بندی فرقه ای، فرقه ی غالی را جدا از تشیع ذکر می کنند؛ ولی اغلب اربابان فرق و مذاهب و بلکه عموم رجالین اهل سنت تفاوت چندان روشنی بین دسته های شیعه نگذاشته و مردم را از پذیرفتن احادیث آنان منع کرده اند.

یکی از دلایل این بدینی، رسوخ اندیشه های غالی در میان شیعیان بود که با همه تلاش امامان شیعه و سپس علمای اصولی شیعه، آثار آن کم و بیش برجای مانده است. نمونه ی آن، رسوخ روایاتی است که در باب تحریف قرآن در برخی از کتاب های حدیثی شیعه موجود بوده و اصل آن از غلات است.

قیام

علمی برای تہذیب شیعه و حرکت در جهت نفی غلو و دور کردن شیعیان از این گونه جریانات، جزو مهم ترین اقدامات امام صادق علیہ السلام برای حفظ فرهنگ اصیل اسلامی است کہ امامان شیعه مبلغ آن بودند.

از جمله اقدامات امام علیہ السلام دور کردن شیعیان اصیل از غالیان منحرف بود. بدیہی است کہ وجود ارتباط میان شیعیان و غالیان با جاذبه های احتمالی موجود در غُلات می توانست برخی از شیعیان را بہ سوی این جریانات بکشاند. غالیان از یک سو، امامان را تکذیب می کردند و از سوی دیگر خود را در ارتباط با امامان نشان می دادند و اظهار می داشتند کہ این تکذیب صرفاً از روی تقیہ است و این امر در فریب شیعیان سادہ لوح مؤثر بود.

در روایتی از قول امام صادق علیہ السلام آمده کہ ایشان با اشارہ بہ اصحاب ابوالخطاب و دیگر غالیان، بہ مفضل فرمود:

ای مفضل! با غُلات نشست و برخاست مکن، با آنان ہم غذا مشو، ہمراہشان چیزی منوش و با آنان مصافحہ مکن.

در روایتی دیگر امام علیہ السلام باز بر ہمین مسألہ تأکید کردہ و می فرماید:

ابوالخطاب و اصحابش ملعونند. با معتقدین بہ مرام او ہم نشین نشوید. من و پدرانم از او بیزاریم!

امام صادق علیہ السلام نسبت بہ جوانان شیعه حساسیت زیادتری داشتہ و می فرمودند:

بترسید از آنکہ غُلات، جوان ہایتان را فاسد کنند. غُلات بدترین دشمنان خدا ہستند. عظمت خدا را کوچک نمودہ و برای بندگان خداوند ادعای ربوبیت می کنند.

توصیہ بہ عدم ہم نشینی، تنها با غُلات نبود؛ بلکہ امام علیہ السلام شیعیان را از نشست و برخاست

[صفحة ۲۹۵]

با ہر اہل بدعتی، بر حذر می داشت و می فرمود:

از ہم نشینی با اہل بدعت

پرهیز کنید؛ زیرا موجب رشد و نمو کفر و گمراهی آشکار در قلب می شود.

امام علیه السلام برای طرد غُلات از جامعه ی شیعه، عقاید آنان را مورد انکار قرار داده و با میزان قرار دادن کتاب الله برای سنجش نقل ها و گفته های خود، از شیعیان می خواست ادعاهای نادرست غُلات را نپذیرند.

بنابر نقل شهرستانی، سدید صیرفی نزد امام علیه السلام آمد و گفت:

«جانم به فدای تو باد! شیعیان در باره ی شما اختلاف نظر دارند. برخی اظهار می کنند، در گوش شما سخن گفته می شود و بعضی می گویند، بر شما وحی می آید. عده ای بر این باورند که به قلب شما الهام می شود و برخی می گویند، شما در خواب می بینید. بعضی معتقدند شما بر اساس کتب آبی خویش فتوا می دهید. کدام یک را بپذیریم؟»

امام علیه السلام فرمود:

آنچه را گفته شده است رها کن. ما حجت خداوند و امین وی بر خلق او هستیم و حرام و حلال ما از کتاب خداوند است.

این روایت نشان می دهد که به سبب القائات نادرست غالیان، این تصور برای برخی پیش آمد که آیا به راستی ائمه علیه السلام دین جدیدی آورده اند و وحی تازه ای به آنان رسیده یا مسأله به گونه ای دیگر است. امام علیه السلام با تأکید بر این که آنان هر چه دارند، همان مطالب کتاب الله است، از شیعیان می خواستند تا از پیروی و پذیرش این عقاید نادرست خودداری کنند.

در روایت دیگری آمده که عیسی حجرانی نزد امام صادق علیه السلام آمده، پرسید: آیا آنچه را از این قوم شنیده ام، باز گویم؟

امام علیه السلام فرمود: بگو.

گفتم: دسته ای از این مردم تو را عبادت می کنند و تو

را خدایی جز الله می دانند و دسته ای دیگر تو را در حد نبوت بالا می برند.

امام علیه السلام آنقدر گریه کرد که محاسنش از قطرات اشک تر شد. آن گاه فرمود:

اگر خداوند مرا بر آنان مسلط کرد و خون آنان را نریختم، خداوند خون فرزندم را به دستم بریزد.

[صفحه ۲۹۶]

اعتقاد به مهدویت امام باقر علیه السلام از جمله اعتقادات برخی غالیان بود که از سوی امام صادق علیه السلام مورد انکار قرار گرفت. اعتقاد به نبوت برخی از امامان معصوم علیه السلام در میان غلات وجود داشت. امام صادق علیه السلام در برابر این جریان فرمود:

لعنت خدا بر کسی که ما را نبی بداند و کسی که در این امر تردید کند!

برخی از غالیان لفظ اله را با امام یکی گرفته و در تأویل آیه ی «هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله» اظهار می کردند که، مقصود از اله زمین، همان امام علیه السلام است.

این سخنان موجب شد که امام صادق علیه السلام آنها را بدتر از مجوس و یهود و نصارا و مشرکین بخواند.

لبه ی تیز برخورد امام علیه السلام با غالیان، بیشتر در مورد عقایدی بود که ضمن آنها، کوشش می کردند تا جنبه ای از الوهیت به امامان نسبت داده شود. امام علیه السلام می فرمود:

لعنت خداوند بر کسی که چیزی را در حق ما بگوید که ما خود نگفته ایم. لعنت خداوند بر کسی که ما را از عبودیت خدایی که ما را خلق کرده و بازگشت ما به سوی اوست و سرنوشت ما در ید قدرت او می باشد، جدا سازد.

باری با این حرکت گسترده و صحیح امام صادق علیه السلام شیعیان اصیل از غلو رهایی یافتند؛ اما متأسفانه اثرات

نامطلوب آن در جلوگیری از رشد بیشتر شیعه باقی ماند. ابوحنیفه به خاطر وجود غلو به اصحابش گفته بود، حدیث غدیر را نقل نکنند. گرچه این کار در عالم نقل حدیث بسیار ناپسند است، اما نشان می دهد که جریان غلو چه ضرری بر نقل احادیث حتی بر صحیح ترین روایات فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام داشته است.

فقه شیعه مبتنی بر روایات اهل بیت علیهم السلام

عصر امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، عصر گسترش علوم اهل بیت در زمینه های مختلف بود. این مسأله به دلیل آنکه بخشی از دوران امامت امام صادق علیه السلام با فضای باز سیاسی - که در نتیجه ی خلأ سیاسی ناشی از انقراض حاکمیت نیرومند امویان و روی کار آمدن عباسیان همراه شد - نمو بیشتری داشت.

امام علیه السلام با توجه تام و تمام، شیعیان را به اهل بیت جلب کرده و آنان را از تمسک به احادیث دیگران باز می داشت.

[صفحه ۲۹۷]

این امر مهم ترین علت شکل گیری فقه شیعه به صورتی مستقل و اصیل بود و اهمیت آن تا حدودی در زندگی امام باقر علیه السلام بیان شد.

مروری بر تأکیدهای امام صادق علیه السلام در این زمینه

امام علیه السلام در روایتی فرمود:

ای شیعیان! آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سنت و اهل بیتش را مد نظر داشته باشید.

همچنین امام علیه السلام به یونس بن ظبّیان فرمود:

ای یونس! علم راستین نزد ما اهل بیت است؛ زیرا ما راه های حکمت و میزان تشخیص خطا از صواب را به ارث برده ایم.

شیخ حر عاملی در کتاب ارزشمند وسایل الشیعه بابی تحت عنوان باب وجوب الرجوع فی جمیع الاحکام الی المعصومین علیه السلام دارد که حاوی احادیث اهل بیت عصمت و طهارت در این زمینه است [۱۵].

ابان بن تغلب به عنوان یک شیعه ی واقعی و آگاه امام صادق علیه السلام مذهب شیعه را چنین تعریف می کند:

شیعیان کسانی هستند که هر گاه مردم در قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف داشتند، سخن امیرمؤمنان علیه السلام را می گیرند و وقتی در سخن علی علیه السلام اختلاف داشتند، قول جعفر بن محمد صادق علیه السلام را می پذیرند.

یونس بن یعقوب به امام صادق

علیه السلام گفت: از خود شما شنیدم که از علم کلام نهی فرمودید.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

من گفتم: وای بر آنها! اگر آنچه را من می گویم ترک کنند و به سوی آنچه خودشان می خواهند بروند.

بر همین اساس امام علیه السلام به شیعیان خود سفارش می کرد تا همدیگر را یاری دهند و می فرمود: رحم الله من أحیا امرنا.

امام صادق علیه السلام برای شاگردانش روایاتی را نقل می کرد و آنها را اعم از سنی و شیعه روایات آن حضرت را می نوشتند. با این تفاوت که اهل سنت، حدیث ها را از جعفر بن محمد و از

[صفحه ۲۹۸]

پدرش و پدرانیش و آنها از رسول خدا - به عبارت دیگر با ذکر سند - نقل می کردند؛ ولی شاگردان شیعه ی آن حضرت با عنوان من ابی عبدالله و بدون ذکر سند نقل می کردند؛ زیرا اعتقاد شیعه به عصمت ائمه و امامت آنها و حجیت قول امام علیه السلام آنان را از ذکر سند بی نیاز می ساخت. با این حال امام علیه السلام تأکید داشتند که احادیث او همان احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و تقریباً تمامی احادیث امامان شیعه همین حکم را دارند، مگر آنچه که گاه بر حسب ضرورت از کس دیگری نقل می کردند. امام صادق علیه السلام قرآن را به عنوان اصل و حدیث را به عنوان فرع مطرح کرده و ملاک درستی و نادرستی حدیث را مطابقت با قرآن می دانستند و این اصلی بود که سایر امامان علیه السلام هم آن را ترویج می کردند. امام صادق علیه السلام به شیعیان خود دستور دادند، حدیثی را درست بدانند که

مطابق با قرآن باشد. در نقل های مکرری از امام صادق علیه السلام آمده است:

زمانی که حدیثی به دست شما رسد، اگر شاهی از قرآن یا حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر صحت آن بود، بپذیرید. در غیر این صورت آن حدیث برای همان کسی باشد که آن را نقل کرده است.

و می فرمود:

حدیثی که کتاب خدا، آن را تأیید نکند باطل است و حدیثی که مطابق با قرآن نباشد، نادرست است.

این نگرش که قرآن حاکم بر حدیث است، مانع بسیاری از کجروی های فکری می شد و مانعی بر سر راه افکار و اندیشه های غالیان بود که با طرح احتمال تحریف قرآن، می کوشیدند تا مطالب نادرست خود را با نام ائمه علیهم السلام و به عنوان حدیث نشر دهند.

فشار سیاسی بر شیعیان

در دوران امامت امام صادق علیه السلام و تنها در دهه ی سوم قرن دوم هجری، آزادی مختصری وجود داشت. با این وجود در همان زمان هم فعالیت های آن حضرت و شیعیانشان تحت کنترل بود؛ ولی پیش از آن، در دوران امویان - که در سال صد و سی و دو سقوط کردند - و پس از آن به وسیله ی منصور عباسی، شدیدترین فشارها علیه شیعیان اعمال می شد. طوری که جرأت هر گونه ابراز وجودی از آنها سلب گشت.

شخصی از اصحاب امام هادی علیه السلام از آن حضرت پرسید: مشایخ ما به علت اختناق شدیدی که در زمانشان وجود داشت، از نقل حدیث خودداری می نمودند و تنها به نوشتن اکتفا می کردند. اینک

[صفحه ۲۹۹]

آن کتاب ها در دسترس ما قرار دارد، آیا ما می توانیم از این کتاب ها حدیث نقل کنیم؟

امام علیه السلام فرمود:

روایات موجود

در آن کتاب ها حق است و می توانید از آنها نقل حدیث نمایید.

این روایت گویای این حقیقت است که فشار سیاسی بر اهل بیت و شیعیان آنها در دوران مزبور تا چه حد اوج گرفته بوده که مشایخ شیعه حتی مجال نقل احادیث ائمه علیه السلام را نداشتند. اصحاب امام علیه السلام به منظور صیانت خود از گزند منصور عباسی، مجبور بودند به طور کامل تقیه کنند و مواظب باشند تا کوچکترین بی احتیاطی از آنان سر نزنند. این محدودیت سبب می شد تا علوم اهل بیت و فتوهای فقهی آنان تا حدودی متروک بماند.

تأکیدهای مکرر امام صادق علیه السلام بر تقیه، خود دلیل آشکاری بر وجود چنین فشارهای سیاسی است. خطر هجوم بر شیعه چنان نزدیک بود که امام علیه السلام برای حفظ آنان ترک تقیه را مساوی ترک نماز اعلام می نمود.

امام علیه السلام به معلی بن خنیس که به دست حاکمان زمان خود کشته شد، فرمود:

ای معلی! اسرار ما را پنهان بدار و آن را به همه کس مگو. خداوند کسی که اسرار ما را پنهان بدارد و آن را برملا نسازد، در دنیا عزیز می دارد.

روایاتی وجود دارد حاکی از آنکه شدت فشار به قدری بود که حتی شیعیان، بدون اعتنا به یکدیگر از کنار هم رد می شدند.

در روایتی آمده است که:

منصور در مدینه جاسوسانی داشت و آنها کسانی را که با شیعیان امام جعفر علیه السلام رفت و آمد داشتند، گردن می زدند.

در این دوره اتهام رفض درباره ی هر کسی، کافی بود تا امنیت جانی و مالی او از بین رفته و گرفتار شکنجه شود [۱۶].

[صفحه ۳۰۰]

رخدادهای مهم سیاسی در عصر امام صادق علیه السلام

قیام زید بن علی بن الحسین

زید بن علی علیه السلام برادر امام باقر علیه السلام و عموی

حضرت صادق علیه السلام و از بزرگان و رجال با فضیلت و عالی قدر خاندان نبوت می باشد. وی مردی دانشمند، زاهد، پرهیزگار، شجاع و دلیر بود و در زمان حکومت بنی امیه زندگی می کرد.

زید از مشاهده ی صحنه های ظلم و ستم و تاخت و تاز حکومت اموی فوق العاده ناراحت بود و عقیده داشت که باید قیام مسلحانه مطرح شود و حکومت فاسد اموی واژگون گردد. در دوران حیات امام صادق علیه السلام حوادث سیاسی مهمی رخ داد که از جمله ی آنها جنبش زید بن علی در سال صد و بیست و دو و قیام محمد بن عبدالله بن حسن و برادرش ابراهیم در سال های صد و چهل و پنج و صد و چهل و شش هجری و جنبش عباسیان بود که به دنبال آن حکومت اموی سقوط کرد و عباسیان روی کار آمدند.

حرکتی که زید بن علی علیه السلام آغاز کرد، تأکیدی بر اهمیت علویان در میان مردم عراق بود. زید بن علی علیه السلام برادر امام باقر علیه السلام بود و با توجه به اهمیت زیادی که امام باقر علیه السلام از لحاظ علمی در جامعه داشت، موقعیت چشم گیری برای زید و حرکت انقلابی او به وجود نیامد. گرچه در شمار محدثان بود و به سبب علوی بودنش مورد توجه فراوان مردم عراق قرار داشت.

امام باقر علیه السلام در سال صد و چهارده یا صد و هفده رحلت نمود و پس از وی امام صادق علیه السلام به عنوان ششمین امام از امامان شیعه، نظرها را به سوی خود جلب کرد. اواخر دهه ی دوم قرن دوم، زید پس از پشت سر گذاشتن یک سلسله اختلافات و مشاجرات لفظی با هشام بن

عبدالملک تصمیم به اعتراض علیه قدرت حاکم گرفت و در صفر سال صد و بیست و دو در کوفه دست به حرکتی انقلابی زده و پس از دو روز درگیری نظامی به شهادت رسید؛ ولی آنچه در اینجا برای ما مهم است، مسأله‌ی برخورد امام صادق علیه السلام با خروج زید و فرقه‌ای به نام زیدیه می‌باشد که پس از شهادت زید بن علی موجودیت خود را در عراق آغاز کرده بود.

در برخی روایات شیعه آمده که، زید معتقد به امامت شیعه از جمله امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بوده است. از او نقل شده که می‌گفت: جعفر امامنا فی الحلال و الحرام؛ جعفر امام ما در حلال و حرام است.

و در روایتی از امام صادق علیه السلام درباره‌ی زید چنین آمده:

خداوند زید را رحمت کند. مردی مؤمن، عارف، عالم و راستگو بود. اگر پیروز می‌شد، وفا می‌کرد و اگر زمام امور را به دست می‌گرفت، می‌دانست آن را به دست چه کسی بسپارد.

ممکن است گفته شود، زید امامت علمی امام صادق علیه السلام را پذیرفته بود؛ ولی امامت

[صفحه ۳۰۱]

سیاسی آن حضرت را قبول نداشت و درباره‌ی قیام، بدون اذن صریح آن حضرت اقدام کرده است. به هر حال زید شورشی را علیه امویان - که از نظر وی سمبل جاهلیت بودند - رهبری کرد که نزدیک به هشتاد سال، جنگ و جدال‌هایی میان خاندان او و امویان بر سر خلافت اسلامی در جریان بود.

امام صادق علیه السلام در برابر شیعیانی که از زید تبری می‌جستند، او را تأیید می‌فرمود. در مجموع رضایت امام علیه السلام از اصل قیام زید

چندان روشن نیست؛ به ویژه که در کافی و برخی دیگر از جوامع حدیثی شیعه، انتقادهایی علیه قیام زید وارد شده است. با این همه، مسلم می باشد که امام علیه السلام قیام زید را حرکتی بر علیه ظلم می دانست، چنان که شخصیت اخلاقی زید را تأیید می فرمود و اجازه نمی دادند کسی به ایشان جسارتی کند.

در روایتی آمده است که امام علیه السلام از اَبُو وُلَّاد کاهلی درباره ی زید سؤال کرد. او گفت:

«وی را در حالی که مصلوب بود، دیدم. کسانی او را شماتت می کردند و افرادی ستایشش می نمودند.»

حضرت فرمود:

ستایش کنندگان با او در بهشتند و شماتت کنندگان، شریک خون او هستند.

برخورد با منصور

بخشی از زندگی امام صادق علیه السلام، با حکومت منصور مصادف گردید. در این زمان امام صادق علیه السلام به عنوان یک شخصیت معنوی منحصر به فرد از شهرت علمی بسیاری برخوردار بود و مورد توجه بسیاری از فقیهان و محدثان اهل سنت قرار داشت. طبیعی است که منصور با توجه به کینه ی شدیدی که نسبت به علویان داشت، آن حضرت را به شدت زیر نظر گرفته و اجازه ی زندگی آزاد به ایشان نمی داد. امام صادق علیه السلام همانند پدران، اعتقاد بر اینکه امامت حق منحصر به فرد آنها است و دیگران آن را غصب کرده اند، پنهان نمی داشت و برخورد بعضی از اصحاب او در موضوع مفترض الطاعه بودن آن حضرت نشانگر اعتقاد راسخ شیعه به این امر است.

امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید:

اسلام روی پنج اصل استوار است: ۱. نماز ۲. زکات ۳. حج ۴. روزه ۵. ولایت.

[صفحه ۳۰۲]

زُرَّارَه می گوید: «پرسیدم کدام یک از اینها از اهمیت بیشتری برخوردار است.»

امام فرمود:

ولایت؛

زیرا ولایت کلید اصول دیگر می باشد و این والی است که مردم را به این مطالب هدایت می کند.

در این روایت، ولایت به عنوان اصلی مطرح شده که اجرای دیگر اصول در گرو عمل به آن است. این روش برای منصور بسیار خطرناک بود و به همین دلیل در پی فرصتی می گشت تا به بهانه ای امام را به شهادت برساند. منصور بارها تصمیم به قتل آن حضرت گرفت، ولی خداوند او را حفظ می کرد.

فعالیت های امام علیه السلام، عمدتاً در خفا انجام می شد و آن حضرت مکرراً اصحاب خود را به کتمان و حفظ اسرار اهل بیت سفارش می نمود و روایات زیادی در این زمینه از آن امام علیه السلام نقل گردیده. بر این اساس در تاریخ چگونگی کار امام به طور دقیق گزارش نشده است؛ ولی همان گونه که قبلاً گفتیم، رهبران شیعه به طور مسلم دارای برنامه ها و فعالیت های پنهانی در جهت انسجام بوده، یعنی همان چیزی که در دوره های بعد آثارش هویدا گشت.

امام علیه السلام معمولاً از رفت و آمد به دربار منصور جز در مواردی خاص سرباز می زد و به همین سبب از طرف منصور مورد اعتراض قرار می گرفت. چنان که روزی به آن حضرت گفت: چرا مانند دیگران به دیدار ما نمی آیی.

امام علیه السلام در جواب فرمود:

ما کاری نکرده ایم که به جهت آن از تو بترسیم و از امر آخرت پیش تو چیزی نیست که بدان امیدوار باشیم و این مقام تو در واقع نعمتی نیست که آن را به تو تبریک بگوییم و تو آن را مصیبتی برای خود نمی دانی که تو را دلداری بدهیم، پس نزد تو

چه کار داریم؟

بدین ترتیب امام علیه السلام نارضایتی خود را نسبت به حکومت وی ابراز می داشت، چنان که با توصیه های سیاسی همچون: «بر تو باد! که از همنشینی با پادشاهان دوری کنی.» یاران خود را از همنشینی با سلاطین برحذر می داشت و می فرمود:

فقیهان، امنای پیامبرانند. اگر فقیهی را ببینید که پیش سلاطین رفت و آمد دارد، او را متهم کنید.

کسانی چنین تصور کرده اند که امام علیه السلام لزوما می بایست در صدد تحریک مردم برای قیام

[صفحه ۳۰۳]

بر ضد حاکمیت بر می آمد. البته این باور و عقیده ی زیدیان بود که در عین وجود قیام های سخت بر ضد حکومت عباسی، پشتوانه ی فقهی و فرهنگی محکم و ریشه داری نداشتند. به همین دلیل مذهب امامیه بیشتر در پی تحکیم بنیادهای فکری خود بود. همین امر موجب گردید، مذهب شیعه با توجه به نام امام صادق علیه السلام - که در این امر از سایر امامان ممتازتر بود - به عنوان مذهب جعفری شناخته شود.

امام علیه السلام در اصل هویت جامعه ی شیعه را حفظ کرد و در برابر حاکمیت، امامت خود را بر این جامعه استقرار بخشید و این خود عین سیاست و مبارزه بر ضد حاکمیت بود.

بر خورد امام صادق با نفس زکيه

بزرگترین فرزند امام مجتبی علیه السلام زید بود و به دنبال او پسری به نام حسن داشت. چون حسن همنام پدرش امام مجتبی علیه السلام بود، وی را حسن مثنی نامیدند.

حسن مثنی، داماد عمویش حضرت امام حسین علیه السلام بود و فاطمه بنت الحسین علیه السلام که به حور العین معروف می باشد، همسر وی بود. حسن مثنی در جوانی از دنیا رفت و چون جوانمرگ شد، بیش از سه فرزند پسر، فرزند دیگری از خود

به یادگار نگذاشت. نام این سه پسر به ترتیب عبارتند از: ۱. عبدالله ۲. حسن مثلث ۳. ابراهیم.

عبدالله بن حسن را عبدالله محض می نامیدند. چون هم از جانب پدر و هم از جانب مادر نسبش به علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام می رسید. وی چند پسر داشت که در بین آنها محمد و ابراهیم از همه سرشناس تر بودند. عبدالله درباره ی محمد عقاید خاصی داشت و به همین دلیل محمد نزد عبدالله بسیار با اهمیت بود.

عبدالله محض تقریباً عقیده داشت که مهدی موعود همان محمد نفس زکیه است. پس از قیام ابوعباس و استقرار خلافت در این خاندان، محمد و ابراهیم، پسران عبدالله محض، از مدینه فرار کردند و در گوشه ای مجهول در انتظار یک نهضت عظیم، پنهان شدند. ابوعباس در مدت کوتاه خلافت خود چنان سرگرم بنی امیه بود که مجالی برای پسران عبدالله محض نداشت. به علاوه این مرد نسبت به خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندان علی علیه السلام عنایت و محبت داشت و اقتضای سیاست او همین بود.

وی نه تنها کاری به محمد نفس زکیه و ابراهیم نداشت، بلکه با پدر آنها عبدالله محض با لطف و مدارا برخورد می نمود.

[صفحه ۳۰۴]

عبدالله گاهی در گوشه ای از حق خلافت و اینکه این مقام مخصوص آل علی علیه السلام است سخن می گفت، ولی ابوعباس به روی خود نمی آورد و شنیده ها را نشنیده می گرفت تا اینکه زمام امور به دست منصور افتاد.

منصور چندی سرگرم عمویش عبدالله بن علی و سپس ابومسلم خراسانی بود و هنگامی که از گزند این دو مانع خلاص گردید به فکر فرزندان عبدالله محض

منصور هنوز به عبدالله بن حسن تعرضی نکرده بود که خود عبدالله شخصا برای استقرار فرزندش، محمد نفس زکیه، اقدام کرد.

در این باره روایتی که ثقه الاسلام کلینی در کتاب کافی نقل کرده است، قابل تأمل می باشد. [۱۷].

اصولا اختلاف میان فرزندان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام از آنجا پدید آمد که عبدالله بن محض فرزندش محمد را به عنوان قائم آل محمد معرفی کرد. پس از آن بود که این اختلاف شدت گرفت و البته عباسیان هم در طول تاریخ بر شدت این اختلاف می افزودند.

بعد از قیام و شهادت زید، بنی هاشم از علوی و عباسی به جز امام صادق علیه السلام و چند نفر دیگر بر بیعت با محمد نفس زکیه گردن نهادند. جریان بیعت علویان و عباسیان با نفس زکیه را ابوالفرج اصفهانی به تفصیل نقل نموده است.

وقتی امام صادق علیه السلام مخالفت خود را با این حرکت اعلام نمود، عبدالله بن حسن، پدر محمد نفس زکیه، عمل او را حمل بر حسادت کرد.

در هر حال بیعت با محمد نفس زکیه، ثمری نداشت و عباسیان به قدرت رسیدند. بعدها، نفس زکیه فعالیت خود را آغاز کرد و در سال صد و چهل و پنج هجری در مدینه شورید؛ ولی اندکی بعد منصور دوانیقی پسر عموی خود عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله را برای سرکوبی نفس زکیه با نیروی عظیمی به سوی حجاز گسیل داشت.

نفس زکیه آماده ی دفاع شد و برای سپاه خود فرمانده تعیین نمود. عده ای از سادات بنی حسن در سپاه او صاحب منصب و مقام بودند؛ ولی در همان حمله های نخستین این سازمان سست از هم پاشید

و محمد نفس زکیه که خود را مهدی موعود می نامید، به دست حمید بن قحطبه از پای درآمد.

حمید، سر محمد را از بدن جدا کرد و به کوفه برای منصور فرستاد. بدین ترتیب غائله ی

[صفحه ۳۰۵]

نفس زکیه در مدینه فرو خوابید تا زمانی که نوبت به برادرش ابراهیم بن عبدالله رسید. وی دومین پسر عبدالله محض می باشد. محمد، از او دانشمندتر و وی از محمد رشیدتر و شجاع تر بود.

قرار بر آن بود که ابراهیم و محمد در یک روز قیام نمایند، محمد در مدینه و ابراهیم در بصره و با این نقشه ی نظامی ابوجعفر منصور را از پای درآوردند. روز اول ماه رمضان سال صد و چهل و پنج، ابراهیم و محمد در بصره و مدینه قیام کردند.

عیسی بن موسی - که از جانب خلیفه فرمان سرکوبی این نهضت ها را داشت - ابتدا کار محمد را ساخت و بعد به سوی بصره عزیمت نمود.

اگر کار محمد نفس زکیه این قدر زود تمام نمی شد، برای ابوجعفر مبارزه با ابراهیم چندان آسان نبود. شکست سریع محمد، به ابراهیم مجال نداد که حملات قطعی خود را بر قلب دشمن فرو آورد. علاوه بر آن خبر مرگ برادر چنان او را در هم شکست و چنان از دنیا بیزارش ساخت که دیگر به فکر پیروزی نبود [۱۸].

در جریان شورش نفس زکیه در مدینه، امام صادق علیه السلام از مدینه خارج شدند و به منطقه ی فرع - در راه مدینه به مکه - رفتند و پس از پایان ماجرا به مدینه بازگشتند.

پیش از آن، منصور از امام صادق علیه السلام به خاطر فتنه انگیزی عبدالله بن حسن و فرزندانش گله کرده

بود. حضرت اختلاف میان خود و آنها را به وی یادآوری کرده و با اشاره به آیه ی دوازده سوره ی حشر: «لئن اخرجوا لای یخرجون معهم» یادآور شدند که این حرکت مورد حمایت عامه ی مردم نیست.

بسیاری از وابستگان به بنی الحسن در زندان منصور در گذشتند. فهرست نام آنها را ابوالفرج در کتاب خود آورده است. این قیام ها و شکست ها سرآغاز قیام های بعدی بودند که به طور عمده با شکست مواجه شدند.

نخستین قیام پیروز در شرق حکومت اسلامی و در طبرستان رخ داد که منجر به تأسیس دولت زیدی در این دیار شد.

به هر حال، در این مقطع از تاریخ محمد و ابراهیم در مدینه و بصره قیام کردند و پس از

[صفحه ۳۰۶]

درگیری نظامی کوتاهی با نیروهای عباسی کشته شدند [۱۹].

منصور دوانیقی پس از قتل محمد و ابراهیم، دستور داد شدیداً بنی علی را بکوبند و با کوچکترین تهمت و گمانی این قوم را سخت تحت شکنجه و عذاب قرار دهند.

تعداد ساداتی که از نسل حضرت فاطمه علیهاالسلام در زمان منصور دوانیقی به قتل رسیدند. در طول خلافت بنی امیه نظیر نداشت.

نهضت غلط و نابجای سادات بنی حسن، کار را بر امام صادق علیه السلام بسیار سخت نمود تا آنجا که چندین بار ابوجعفر منصور، امام علیه السلام را وقت و بی وقت، نیمه شب و صبحدم از روی سجاده ی عبادت به مجلس خود احضار می کرد و آنچه شایسته خودش بود از دشنام و ناروا به امام علیه السلام می گفت. به دنبال همین وقایع بود که منصور دوانیقی امام صادق علیه السلام را به سال صد و چهل و هشت هجری و در ماه شوال مسموم ساخت.

محمد و ابراهیم،

فرزندان عبدالله محض، که به قول منصور دوانیقی به هوا و هوس و شهوت خود قیام کردند، نه تنها به آن خوراکی های گوارا که منصور بر سر سفره به آنها اشاره کرد، نرسیدند و نه تنها بی جهت سر خودشان را بر باد دادند، بلکه موجبات آزار و شکنجه ی بنی فاطمه را برای چندین قرن فراهم ساختند و تقریباً ورق تاریخ را از جهتی که به نفع ملت اسلام گشوده می شد، برگرداندند.

این نتیجه ی یک نهضت غلط و یک سیاست فاسد و بی توجهی به نصایح و مواعظی است که امام صادق علیه السلام به عبدالله بن حسن، پدر این دو پسر کرده بود، ولی او گوش شنوا نداشت.

امام صادق علیه السلام هنگام رحلت

ابومحمد، معروف به ابوبصیر، از مقرب ترین اصحاب امام علیه السلام بود. وی می گوید:

«وقتی امام علیه السلام رحلت کرد، برای عرض تسلیت به محضر یکی از کنیزان امام علیه السلام رفتم. آن بانو آن چنان گریان شد که من نیز به جهت اندوه وی گریستم. آن گاه گفت: ای ابامحمد! افسوس که ابوعبدالله را به هنگام مرگ ندیدی. پرسیدم: امام علیه السلام چگونه رحلت نمود؟ با لحن حزن آلودی گفت: در آن شب که حالتش دگرگون شد، دستور دادند فرزندان و نزدیکانش همه کنار بسترش جمع شوند. همه را به حضورش دعوت کردیم. آمدند و نشستند. در این

[صفحه ۳۰۷]

هنگام چشمان تبارش را گشود و به آنان نگاهی کرد و فرمود:

آنان که نماز را خفیف و حقیر شمارند، شفاعت ما را دریافت نخواهند کرد.

و این آخرین سخن او بود.

معصوم هشتم علیه السلام در بیست و پنجم ماه شوال سال صد و چهل و هشت هجری از دنیا رحلت کرد و در آن هنگام شصت

و پنج سال یا شصت و هشت سال از عمر مبارکش می گذشت.

مدت امامت آن بزرگوار سی و سه سال و به قولی سی و چهار سال بوده است. جنازه ی مقدسش را در قبرستان معروف شهر مدینه - قبرستان بقیع - در کنار قبر پدر و جد و عمویش به خاک سپردند.

بین ائمه علیهم السلام، امام صادق علیه السلام بیش از همه در این جهان زیسته است و از همه آنها فرصت بهتری نصیبش گشت تا به اشاعه و ترویج دین مبین اسلام پردازد. مذهب بر حق جعفری که در میان مذاهب توحیدی جهان از همه مستقیم تر و نجات بخش تر می باشد، مذهبی است که از وجود مقدس او به یادگار ماند.

امام صادق علیه السلام پس از امام علی علیه السلام تنها شخصی است که غلات دربارہ ی وی به الوهیت سخن گفته اند.

چنین مقدر بود که امام صادق علیه السلام در زمان تصادم تاریخی بنی امیه و بنی عباس زندگی کند و از این جریان - که ظالمین را به خود مشغول داشته بود - به نفع اسلام حداکثر استفاده را بنماید.

برخی از یاران امام صادق علیه السلام

جمیل دراج

دو برادر به نام های جمیل و نوح هر دو از محضر امام صادق علیه السلام بهره بردند. جمیل دراج، از برادرش نوح بزرگتر بود. در اواخر عمر نابینا شد، ولی همچنان به کسب معرفت از محضر امام علیه السلام ادامه می داد.

هنوز امام صادق علیه السلام در قید حیات بودند که جمیل دعوت حق را اجابت کرد.

[صفحه ۳۰۸]

عبدالله بن مسکان

وی از آن شش تن فقیه نجیب و شریف و مقدسی است که اصحاب به صحت روایاتش شهادت داده اند و وی را به حق فقیه خوانده اند. گفته می شود که عبدالله بن مسکان به دشواری نزد امام صادق علیه السلام می رفت؛ زیرا می ترسید که نتواند حق اکرام و احترام را نسبت به امام خود ادا کند.

حماد بن عیسی

وی در زهد و دانش شهره ی زمان خود بود و در سال دویست و نه بدرود زندگی گفت و هنگام مرگ، پیرمردی نود ساله بود.

ابان بن عثمان

وی از شش شخصیت برجسته، دانشمند، متقی و مقدسی بود که اصحاب در صدق و فقه و زهد او اتفاق نظر داشتند.

جابر بن حیان

پدر وی حیان خراسانی است و در طوس داروخانه ای داشته به کار داروگری اشتغال داشت؛ ولی در عین حال، مرد سیاست بود و با ابومسلم خراسانی همکاری محرمانه داشت.

عمال بنی امیه وی را می شناختند و می دانستند که او عقیده ی شیعی دارد و از پیروان خاندان نبوت است؛ ولی متعرض او نمی شدند. با این اوصاف، وقتی روابط محرمانه ی او را با ابومسلم دریافتند، غافلگیرش نموده و به قتلش رساندند. وی در خراسان به شهادت رسید و پسرش جابر از خراسان به عربستان آمد و در مدینه به محضر امام باقر علیه السلام رسید. این شرفیابی چندان طول نکشید و امام باقر علیه السلام رحلت نموده مسند امامت را به پسرشان امام صادق علیه السلام سپردند.

جابر بن حیان در ردیف شاگردان امام صادق علیه السلام قرار گرفت و چون هویت وی برای امام علیه السلام روشن بود، لطف و مرحمت امام علیه السلام را بیش از دیگران به خود معطوف ساخت تا آنجا که مانند یک خانه زاد در خانه ی امام علیه السلام به سر می برد. دایره المعارف بریتانیا درباره ی جابر بن حیان چنین می نویسد:

جابر بن حیان، مشهورترین عالم طبیعیات در قرن دوم هجری، علوم خفیه را از امام صادق علیه السلام فرا گرفت؛ ولی بعید نیست که علم شیمی را از آن امام علیه السلام نیاموخته باشد.

اما خود جابر بن حیان، اعتراف می کند که هر چه می داند از امام صادق علیه السلام آموخته و

[صفحه ۳۰۹]

استادی جز ابو عبدالله علیه السلام نداشته است.

تاریخ در طول قرون و اعصار از انسان های

بسیاری سخن می گوید، ولی از میان این انسان ها عده ی معدودی را با عنوان ده ها و اعجوبه نام می برد و یکی از آن دواهی و اعجوبه های دوران، همین جابر بن حیان است.

جابر بن حیان، در سال نود و دو هجری به دنیا آمد و در سال صد و نود و هفت هجری زندگی را بدرود گفت. به این ترتیب وی در قرن دوم هجری بیش از صد سال زندگی کرده است.

گفته می شود از جابر بن حیان، کتابی در هزار صفحه به خط خود او بر جا مانده که از مهمترین تألیفات اوست؛ ولی خدا می داند امروز آن کتاب کجا و در دست چه کسی است؟ همچنین از تألیفات علمی جابر بن حیان، چند جلد کتاب خطی در کتابخانه های مصر، مراکش و سودان وجود دارد.

همسران و فرزندان امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام ده فرزند داشت که از این تعداد سه نفر دختر و هفت نفر پسر بوده اند. فرزندان پسر آن بزرگوار عبارتند از:

۱. اسماعیل؛ ۲. عبدالله؛ ۳. موسی؛ ۴. اسحاق؛ ۵. محمد؛ ۶. عباس و ۷. علی.

اسماعیل بزرگترین فرزند امام صادق علیه السلام بود و قبل از فوتش گمان بر آن بود که به جای پدر خواهد نشست؛ ولی وی در سال صد و سی و پنج هجری رحلت کرد. امام علیه السلام او را بسیار دوست می داشت و به خاطرش سخت دلتنگ و محزون شد.

فرقه ی اسماعیلیه - که امروزه تحت رهبری آقا خان کریم اداره می شود - به امامت اسماعیل معتقدند و امام هفتم یعنی موسی بن جعفر علیه السلام را امام نمی دانند. جنازه ی اسماعیل را مردم مدینه از خانه ی امام علیه السلام تا قبرستان بقیع بردوش

حمل کردند.

دومین فرزند امام علیه السلام عبدالله افطح بود. افطح، لقب کسی است که سر بزرگ و پای پهنی داشته باشد. فرقه ی افطحیه مردمی هستند که به امامت عبدالله، پس از امام صادق علیه السلام، معتقدند.

مادر اسماعیل و عبدالله، فاطمه دختر حسین فرزند امام سجاد می باشد.

اسحاق مردی دانشمند و زاهد بود و به امامت برادر گرامیش موسی بن جعفر علیه السلام ایمان

[صفحه ۳۱۰]

داشت. وی از جانب مادر با امام موسی علیه السلام برادر تنی بود. مادر این دو بزرگوار حمیده ی بربریه است.

محمد آن چنان زیبا بود که وی را به دیباج تشبیه کرده اند. او مردی شجاع و پارسا بود و در خلافت مأمون بر ضد حکومت وقت قیام کرد و در خراسان از دنیا رفت.

عباس به فضل و کرم معروف بود و علی بن جعفر که از علما و رجال حدیث است، مردی متقی و پرهیزکار بود. وی ملازمت برادرش موسی بن جعفر علیه السلام را اختیار کرد.

علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام بسیار حدیث روایت کرده است. علی بن جعفر پس از امام موسی علیه السلام و امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام هم چنان زنده بود و امامت امام هادی علیه السلام را درک نمود.

فرزند هفتم امام صادق علیه السلام، امام موسی کاظم علیه السلام می باشد که شرح زندگی او خواهد آمد و این چند فرزند پسر از مادران متعددی بودند.

دختران امام صادق علیه السلام

۱. ام فرّوه، که همانم مادرش بود و این ام فرّوه عروس زید بن علی بن الحسین علیه السلام است.

۲. اسماء

۳. فاطمه

این دو بانو از نظر تاریخی شهرتی ندارند.

پاورقی

[۱] کشف الغمه، جلد ۲، ص ۱۶۱.

[۲] الکافی، جلد ۱، ص ۴۷۲.

[۳] روز تولد آن بزرگوار هفدهم ربیع الاول می باشد که مصادف با روز تولد جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

[۴] در بیشتر منابع سال صد و چهارده سال رحلت امام باقر علیه السلام ذکر شده است.

[۵] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیه السلام، به نقل از مناقب، ص ۴۱.

[۶] الصواعق المحرقة، ص ۲۰۱.

[۷] وفيات الاعیان، جلد ۱، ص ۳۲۷، به نقل از سیره ی پیشوایان.

[۸] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه.

[۹] معصوم هشتم، جواد فاضل.

[۱۰] حیاة الامام موسی بن جعفر، باقر شریف القرشی.

[۱۱] الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، جلد ۵، ص ۵۵۱.

[۱۲] سیره ی پیشوایان، به نقل از سیری در سیره ی ائمه ی اطهار، شهید مطهری.

[۱۳] سیره ی پیشوایان، به نقل از ارشاد شیخ مفید، جلد ۱، ص ۶۹.

[۱۴] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، به نقل از وسائل الشیعه.

[۱۵] وسایل الشیعه، جلد ۱۸، ص ۴۱.

[۱۶] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، به نقل از وسایل الشیعه.

[۱۷] معصوم هشتم، جواد فاضل.

[۱۸] معصوم هشتم، جواد فاضل.

[۱۹] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

